

سبک داستان‌نویسی فریدون عموزاده خلیلی

فریدون عموزاده خلیلی در سال ۱۳۳۸ هـ خورشیدی در محیط دلنواز سمنان چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۵۷ در سن بیست سالگی در دانشگاه تهران رشته ریاضی کامپیوتر را انتخاب کرد. در سال ۱۳۵۹ به حوزه اندیشه و هنر اسلامی وارد شد. بعدها وی به نویسندگی پرداخت و برای نوجوانان «فریاد کوهستان» را نوشت که در سال ۱۳۶۰ به چاپ رسید. سپس همزم، روزهای امتحان، سه ماه تعطیلی، آن شب که بی‌بی مهمان بود، دو چرخه آقاجان، سفر چشمه کوچک، دو خرماي نارس، خدای روزهای بارانی، آن سوی صنوبرها و غیره را نگاشت.

خلیلی یکی از نویسندگان انقلاب اسلامی است که چندین اثر به جامعه عرضه کرده است و جوایزی مانند جایزه طلایی، جایزه یونسف، جایزه لوح زرین کانون پرورش و برای فعالیت فرهنگی از وزارت ارشاد و هنر «نشان درجه یک هنر» دریافت کرده است. در این مقاله نه داستان وی در مجموعه‌ای «سفر چشمه کوچک» نقد و بررسی شده است. داستان‌هایی که پس از انقلاب و آن هم در اوایل آن نوشته شد، دارای پیام و سازنده است. با ورود انقلاب، افکار تازه و مناسب با وضعیت نوین سیاسی و اجتماعی مانند طوفان بروز کرد که قطع نظر از هنرآفرینی و زیبایی در پیشبرد اهداف اسلامی موثر بود. انقلاب در مسیر تکامل بود. موسسه‌ها دنبال نویسندگانی بودند که در داستان‌های خود پیام مشخص داشته باشند. تمام مطالب غربی و کمونیستی ادبیات معاصر یکسر رد شد. موضوع‌های خدانشناسی، ارزش دین، سلامتی جامعه، شهادت، قربانی، حقوق انسانی، شوق شهادت، کربلا، جنگ تحمیلی، دفاع مقدس و مسایل اجتماعی، مانند زنان بی‌سرپرست، بچه‌های یتیم، حاشیه نشینان، مستضعفین، مبارزین و مجاهدین و مقام رهبری و غیره در ادبیات معاصر به نحو تازه‌ای منعکس شد. امکان دارد که این گونه

نوشته‌ها، برای آنهایی که در فضای پست مدرنیسم، زندگی می‌کردند و می‌کنند، اجباری به نظر آید ولی پس از انقلاب اسلامی برای کشتن دیوهای مادیت و کمونیزم این موضوعات لازم است.

فریدون عموزاده خلیلی یکی از آنهایی است که با موفقیت در تمام این زمینه‌ها داستان نوشته است. اولین داستان مجموعه مذکور، سفر چشمه کوچک است. چشمه‌ای که از دل کوه‌ها بیرون آمده و سال‌ها در جایی مانده که هیچ از احوال دیگران خبر نداشت و به لجن‌زار تبدیل شده بود. سپیده دی فرشته‌ای مامور شد که به سراغ چشمه برود. این فرشته به شکل ابر سفید درآمد و به عنوان راهبر یاری کرد و در آخر به منزل رسانیده در آسمان ناپدید شد. موضوع کلی، نجات از مرگ و فنا است ولی در لابلای داستان، مطالب خداشناسی و مقام هدایت و غیره را به شکل گفت‌وگو ارائه داده است.

خداشناسی

روشنفکران اسلامی برای اولین بار می‌خواستند نوجوانان را از افکار کمیونیستی نجات بدهند. خلیلی با فعالیت جهت دار در این زمینه قلم برداشته است. به طور مثال می‌نویسد:

”بجز خدا هیچکس نمی‌دانست.^۱ آهو چیست؟ پرنده، گل‌ها، سبزه‌ها... اینها آفریده‌های دیگر خواستند.^۲ خدا همیشه تو را همین طور خوشبو نگهدارد. آمین“^۳.

خدا که همیشه بود. همه جا بود و همه چیز را می‌دید از چشمه کوچک راضی نبود. یعنی ذکر ازلیت سمیع و بصیر بود پروردگار و تلاش برای رضای الهی را در جمله‌های کوچک گنجانیده و داستان را جلو می‌برد که خدا عطا کننده و هم نگهدارنده است. هیچ چیز را عبث نیافریده است. او می‌نویسد که ”او می‌خواست، به چشمه کوچک یادآوری کند که بیهوده آفریده نشده“^۴. این گونه جمله‌ها فراوان هستند. نویسنده با کمک موضوع (Theme) تک تک صفات الهی را در گوش خواننده می‌ریزد.

۱. فریدون عموزاده خلیلی، سفر چشمه کوچک، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۱۳.

۳. همان، ص ۱۶.

۴. همان، ص ۱۲.

خودشناسی

نویسنده در این داستان دو زاویه دید را مطرح کرده است که هر دو نیاز به طرح مطلب دارد، تا دوگانگی خصوصیت چشمه را بیان کند و به مرحله نهایی برساند. "خودت را بو کن... خدا اگر راضی نیست، چشمه کوچک حرکت کن به سوی دریا، خدا را راضی کن"^۱. خلیلی با چیره دستی ارزش خودشناسی را بیان کرده است که یکی از عوامل صعود بشریت است.

مقام هدایت

یکی از نکات بسیار جالب در تربیت روحی وجود راهبر است. پس راهبر روحانی خردمندترین فرد جامعه است که مردم در برابرش زانو می‌زنند و خود را بی‌سواد و حقیر و ضعیف می‌دانند. نویسنده به نحو احسن آگاهی دقیق، در این مورد می‌دهد. "اگر روزی تصمیم گرفتی به دریا بروی، مرا صدا بزن، تنها نرو، هیچ وقت بدون راهنما نرو چشمه کوچک... خیلی خطرناک است"^۲ مگر یادت نیست که ابرسفید چه گفت؟ راه دریا خطرناک است. سخت است، بدون راهنما نرو"^۳.

دومین داستان مجموعه سفر چشمه کوچک، مسافر است. فصل زمستان است. باد سردی می‌وزد، برف می‌بارد. محیط از برف سفید شده و مرغان لانه‌ها را ترک کرده‌اند. آنهایی که ذخیره زغال و چوب ندارند، مجبور هستند که در جنگل‌ها بروند و درخت را ببرند. در چنین محیطی فقط جفتی سار به سبب شکستگی بال و کوچک بودن جوجه‌شان بر درخت چنار آشیانه دارند. هیزم‌کش فقیر دنبال هیزم می‌گردد و می‌خواهد که آن تنها درخت چنار را قطع کند. در این اثنا مسافری سبزپوش خبر آمدن هیزم‌کش را به درخت می‌دهد. در اینجا خلیلی سه داستان را در یک قالب گنجانیده و در آخر داستان هر سه قهرمان را از اندوه زمستانی بیرون آورده با لذت فصل بهار آشنا می‌گرداند.

۱. فریدون عموزاده خلیلی، سفر چشمه کوچک، ص ۱۶.

۲. همان، ص ۲۰.

۳. همان، ص ۲۲.

همزیستی

موضوع داستان بعدی همزیستی و ایثار است و بسیار گسترده است. وی بیچارگی و زجر، درد و مرگ، بی‌مایگی، بی‌مادری و بلاهای طبیعی را ماهرانه به تصویر کشیده است. چیز دیگری که در اینجا ذکر شده، حفظ طبیعت، کاشت نهال و کمک به مستمندان است. سوّمین داستان «آن شب که بی‌بی مهمان ما بود» قصه پیرزنی است که تنها در منزل خود زندگی می‌کند. علاوه بر خواهرزاده بد اخلاق کسی دیگر نیست که به فکر او باشد. چون ماه رمضان است. فرزندش را در شب تاریک به منزل خاله‌اش می‌فرستد که او را برای سحری بیاورد. خاله به هزار منت می‌آید. متاسفانه همان موقع که سر سفره می‌نشیند، برق قطع و صدای آژیر بلند می‌شود. هواپیماهای دشمن می‌آیند و جایی را بمباران می‌کنند هیچ کس در چنین وضع نابسامانی نمی‌تواند سحری بخورد. در این داستان عواطف و احساسات پنهان را در پرتوی ترور نمایان کرده است. مسایل جنگ، ویرانی خانه، عدم حفاظت و مستقر بودن ضعفا در جای خطر و همین قبیل احساسات را با خیالبافی واقعی به خوبی مطرح کرده است. چیز مهمی که در این داستان مورد توجه واقع شده، اندیشیدن به باورهای ایدیولوژیک به ویژه تربیت روانی و احساس وضعیت اجتماعی است.

نظام جهانی و نابرابری

چهارمین داستان «دوچرخه آقاجان» رویداد پسر مفلسی است که پدرش دوچرخه کهنه، شکسته و فرسوده‌ای دارد. بچه آرزوی دوچرخه سواری دارد و می‌خواهد که با دوچرخه در آن مدرسه خوب که همسایه‌اش در آنجا درس می‌خواند، برود و ثبت نام کند، پسر با هوش است. در کلاس قبلی نمره‌اش بالا بوده و به ظاهر این کار بسیار ساده است، ولی چون شرایط ثبت نام مدرسه را می‌خواند، بی‌خیال می‌شود و افسوس می‌خورد. روزی همسایه‌اش در منطقه شمیران خانه‌ای می‌گیرد و چون بین وسایل دوچرخه کورسی‌اش را می‌بیند خوشحال می‌شود. داستان نمایانگر نوع نگرش انسان به انسان است و به این صورت تفاوت طبقاتی و نابرابری جامعه را مطرح کرده است.

«سفر به شهر سلیمان» پنجمین داستان کتاب مذکور جریان سیال ذهن نویسنده است که علیه استحصال کودکان کارگر است. سوژه داستان پیرامون مسایل کارگران خردسال است. نویسنده با موفقیت، وجدان اخلاقی بشری را به حرکت در می‌آورد. داستان به این صورت است که دختر دوازده ساله‌ای که پدر و مادرش را از دست داده، محتاج لطف و عنایت‌های حشمت خان می‌شود که کارگاه قالی بافی‌اش در زیر زمینی تاریک و سرد و نمناک است. در آنجا بوی کهگل تاپاله گاو و پهن قاطر، مارمولک و سوسک آزار دهنده است و در این کارگاه فقط دو نفر کار می‌کنند. یکی دختر دوازده ساله و دیگری پیرزنی خمیده. دختر از آغاز داستان، آرزوی بافتن فرشی را دارد که بر آن نشسته به شهر سلیمان برود و در فضای آزاد سیر کند. قالی را می‌بافد و در محشر خیال به سوی ملکوت پرواز می‌کند. این داستان در وحدت مضمون، خواست باطنی بشری را ارائه داده، بر کمر استعمار ضربه زده است. داستان با تزیینات جزئی زیبا نگاشته شده است. در این داستان عقاید مختلف از زبان شخصیت‌های داستان شنیده می‌شود.

شناخت‌نامه

داستان حاشیه‌نشینان است یعنی آدم‌هایی که بی‌سواد و مفلس و ندارند. خلیلی زندگی واخورده قشرهای ستمدیدگان جامعه را مطرح کرده و فلک‌زدگی ایشان را با جزئیات احساس قهرمانه به تحریر درآورده است. آرمان و آرزوی قهرمان چیزی جز ثبت نام در مدرسه نیست. در این مورد نیاز به شناسنامه دارد. ولی حاشیه‌نشینان در جمعیت کشور هیچ حساب و کتابی ندارند و در سرشماری کشور به حساب نمی‌آیند. همین است که آنجا نه شهرداری است نه بیمارستان و مدرسه نه قبرستان. فریدون خلیلی طنز قوی بر نظام جهانی کرده است که همه چیز را در مدرک و کاغذ می‌دارد. او نشان داده که مدرک شهرداری بالاتر از انسانیت است. بچه‌های بی‌شناسنامه در مدرسه حق ورود ندارند و مرده‌ها نیز در زمین حق تدفین ندارند. فریدون خلیلی با شهامت، نظام دولتی را مورد انتقاد قرار داده است که به درد هیچ کس نمی‌رسد.

دو خرمای نارس

ضربه‌ای است علیه برده فروشی. درونمایه قصه از محیط روستایی بلوچی‌ها است که فرهنگ خاص دارند. در داستان زمان مطرح نیست. البته واژه قجر و خریدار انگلیس محیط صد سال پیش را در ذهن خواننده تداعی می‌کند. کاربرد محاوره خوب است. چنانکه می‌بینیم ادبیات منعکس‌کننده جامعه است.

آن سوی صنوبرها

هشتمین داستان بلند و زیبای این مجموعه است. قصه خانواده اسکیمو است که به بررسی سه نسل می‌پردازد. داستان به این صورت است که دختری با پدر و مادر در کلبه‌ای زندگی می‌کند. شبی زن و شوهر متفکر در کنایه درباره پدر خود گفتگو می‌کردند، دختر حرف‌های ایشان را گوش می‌کند و چیزی را نمی‌فهمد. فقط این قدر متوجه می‌شود که چیزی ناشدنی روی می‌دهد. پس کنجکاو می‌شود. پیش پدر بزرگش برای پاسخ صحبت‌های پدر و مادر می‌رود. مکالمه ایشان درباره آن رسم اسکیمویی بود که چون پیرها در خانه خود می‌مردند، برای جامعه شان بد می‌بود. در نتیجه بزرگان خانواده، پس از رسیدن عمر طبیعی، به جایی دور به کلبه مرگ می‌رفتند. هیچ کس از خویشان و نزدیکان، از ایشان خبرگیری نمی‌کرد. عاقبت به تنهایی به آغوش مرگ می‌رفتند. بعضی وقت‌ها اگر پسران‌شان محرمانه می‌رفتند، چون در جامعه اسکیمو شدید ناپسند بود بر اساس رسم غلط به هیچ کس خبر نمی‌کردند. داستانی بسیار پُر احساس که در فضای طبیعت پرورانه شده است.

عموزاده خلیلی زشتی‌ها و پلیدی‌های جامعه را از درون و برون شخصیت‌های متفاوت داستان‌های خود آشکار ساخته و خواننده را به قضاوت دعوت می‌کند. آخرین داستان قصه‌های سینمایی بابام است که جنبه شوخی و مزاح آن در خور اهمیت است. هر چند از لحاظ اخلاق ضعیف است ولی کار بی‌بدیلی است. خلاصه داستان این است که شخصی عاشق فیلم است، پول ندارد و سعی بر این دارد که با دوز و کلک پولی به دست آورد اما ناکام می‌ماند.

شیوه نگارش

اولین چیزی که به چشم می‌خورد، این است که عنوان داستان زیبا نیست، اگرچه ویژگی جامعه ایران زیبایی است که همه جا آشکار است. چه در اشعار حافظ و سعدی و خیام، چه در نقاشی‌های مانی و بهزاد، چه در کوچه‌های شیراز و اصفهان، چه در قالی‌ها و کاشی‌ها و ساختمان‌های بی‌نظیر ایران، در شعارهای کوتاه و بلند دیوارها و در اشعار الواح خوابیدگان مزارها، ولی این لطافت و قشنگی در عناوین داستان دیده نمی‌شود.

داستان‌هایی که برای نوجوانان نوشته می‌شود باید کوتاه باشد. زیرا قصه‌های طولانی با مضامین اخلاقی خسته کننده است و باعث تزییع وقت می‌شود. داستان‌نویس در بعضی از داستان‌ها سعی کرده است تا به احساسات دینی و عوامل تربیتی تاثیر بگذارد و این امر بر نگارش هنری لطمه می‌زند. گاهی همین نویسنده انگیزه‌ها و مفاهیم را با چنان چیره‌دستی در عبارات داخل کرده است که بخش از داستان شده و با استمرار مطالعه‌اش در وجدان بشری نفوذ خواهد کرد.

باید همه شخصیت‌ها تا آخر داستان نقشی و تأثیری داشته باشند. در آغاز داستان بی‌شناس‌نامه، شخصیتی به نام کنیز و شوهرش وارد صحنه می‌شوند. سپس هیچ خبری نیست، اگرچه نویسنده وقتی که پدرش فوت شد، به راحتی می‌توانست در پایان داستان از شخصیت‌های شان بهره برد، ولی متأسفانه فراموش می‌کند.

فریدون عموزاده خلیلی به سبب زیاده‌نویسی به آنچه قبلاً گفته توجهی نمی‌کند. در نتیجه چیزهای کوچک قابل توجه، می‌ماند و نقایصی در نوشتار برمی‌آید. در جایی می‌نویسد که پسر سیزده ساله سی و دو دندان دارد. معلوم است که در واقع بچه‌های این سن و سال سی و دو دندان ندارند. امکان دارد که در سرزمین ایران این جمله برای سلامتی دندان‌ها یا شخصیت به کار برده شود. اگر این طور است عیبی ندارد. در داستانی از زبان پیرزن می‌نویسد: «با این چشم‌هایم، با این پاهایم نمی‌توانم راه بیایم» «یک دلم به حالش سوخت. با خودم گفتم بیچاره پیرزن نه دندان دارد نه هیچی» نویسنده طوری سنش را بیان می‌کند انگار هشتاد ساله است اما چون داستان جلو می‌رود. پیرزن می‌گوید «اصلاً من را بگذار پایین ننه جان! نصفه عمر شدم من پیاده راحت ترم». در داستان دیگر می‌نویسد که «یواش‌تر راه برو که عرق نکنی بدنت بو

بگیرد". پس از چند خط که داستان پیش می‌رود می‌نویسد قدم‌هایش را تندتر کرد و گفت قدم بردار! خورشید وسط آسمان رسید.

فریدون عموزاده خلیلی مطالعه دقیق‌تری دارد و همین است که هنگام داستان‌سرایی خود را به شخصیت‌های داستان، نزدیک می‌کند و با چنین وسواسی در شرح جزئیات سر در گم می‌شود.

تمثیل‌نگاری

عموزاده خلیلی در تحولات جامعه شرکت فعال دارد و در تمثیل‌نگاری توانایی قلم را نشان داده است. مثال‌های زیبا و خیالی و امیدوار کننده‌ای همراه با نکته‌سنجی به کار برده است که عظمت و شکوه دینی را متجلی می‌سازد. به طور مثال "ریش‌های انبوهش تا سینه را می‌پوشاند. از برف سفیدتر و از آب چشمه شفاف‌تر انگار صدها سال از عمرش می‌گذشت با این همه چشم‌هایش هنوز جوان بود، مثل ستاره درخشان در چهره‌اش می‌درخشید"^۱.

نماد

یکی از بحث‌های قابل تأمل در داستان‌های وی کاربرد نماد است. این نماد بسیار ساده است. به طور مثال ابر و باد و طوفان نماد مشکلات زندگانی روزمره انسان است که همه با آن مواجه هستند. پس اینگونه عبارات‌ها فقط صحنه آرایبی نیست، بلکه جهت دارد و در بیان وی تاثیر می‌گذارد.

داستان‌سرایی

عموزاده خلیلی داستان را به چهار صورت ارائه داده است. داستان پی در پی که در آن با معرفی شخصیت‌های جداگانه فعالیت روزانه زندگی و تجارب خوب و بد و وجدان اجتماعی آنان ادامه می‌یابد.

۱. فریدون عموزاده خلیلی، سفر چشمه کوچک، ص ۶۳.

راوی به عنوان وقایع‌نگار رویدادها را بیان می‌کند و در لابلاهای داستان‌سرایی دیالوگ و مونولوگ را به کار می‌برد. از آغاز تا انجام همه تک داستان است. راوی اول شخص است و این شخص نیاز به صحنه‌آرایی ندارد. مستقیم وارد داستان می‌شود. اگر داستان نتایج تلخ و شیرینی دارد، کشمکش و شادکامی هم تا آخر داستان دیده می‌شود. گاهی در ترتیب داستان‌سرایی دو نفر وقایع را ارائه می‌دهند. خلیلی در بیان وقایع از لحاظ ساختار و تم (Theme) و موقف موفق است و در انسجام آغاز و انجام هم خوب است. ساختار (Plot) مربوط است. حالت ابهام بسیار کم است. تخیل وی در بعضی داستان‌ها از خوارق هم است که بسیار خوب آن را به پایان رسانیده است.

نثر داستان

وی عموماً نثر ساده می‌نویسد. مکالمه و محاوره را با شیوه‌ای خوب استفاده می‌کند. در بعضی موارد نثر بی‌نظیری هم دارد و در بیان مناظر طبیعت قلمش مثل قلم موی نقاش کار می‌کند و تابلوی زیبایی به خواننده ارائه می‌دهد. زبان و لهجه بومی نیز در نثر وی هویدا است ولی مطالب را سنگین نمی‌کند و محیط آن منطقه را به خوبی تصویر می‌کشد. در پایان باید بگویم که عموزاده خلیلی نویسنده خوبی است و نگاهش به سوی طرح و ساختار و هنر داستان‌سرایی وسیع است. در مجموعه مذکور از مردم هر طبقه سخن به میان آمده مانند آدم‌های روستایی، عشایر، حاشیه‌نشین‌ها، اسکیموها، حرف‌های شهری‌ها کارگران محروم و مردم عامی کوچه و بازار و این نشانگر تجارب نویسنده‌ای چنین خوب است. چه خوب بود که سبک نگارش وی جذبه شوریدگی هم داشت و سرگرم‌کننده‌تر بود.

منبع

فریدون عموزاده خلیلی، مجموعه داستان سفر چشمه کوچک، نشر تکا، چاپ اول.